

یادداشت مترجم

متنی که می خوانید ترجمه ای فارسی از نامه ی نیکلاس رویل¹ یکی از نامدارترین مفسران دیکانستراکشن است که در اعتراض به تعریف نارسای فرهنگ واژه گان انگلیسی چمبرز از 'Deconstruction' نوشته شده است. نویسنده ی نامه در توضیح اعتراض خود، به طریقه ی خلاقانه ای تعریف نا کامل فرهنگ واژه گان آکسفورد را نیز به چالش می کشد، و در پایان، خود تعریفی رسا و قابل درک از دیکانستراکشن ارائه می دهد. متن زیر همچنین در قالب بخش آغازین در کتاب 'واسازی: راهنمای کاربر واژه² در سال 2000 میلادی توسط انتشارات پالگریو مکمیلان³ به چاپ رسیده است. امید است ترجمه ی پیش رو بتواند دریچه ی تماشای 'Deconstruction' را بر مخاطب فارسی زبان گشوده تر کند.

'Deconstruction' نخستین بار در ایران به 'ساختارشکنی' ترجمه شده است و همواره این معادل سازی- که خود با مفهوم واسازی در تناقض است- موجب پیدایش اشتباهات فراوانی در همان مواجهه ی آغازین شده که درک مختصات دریدایی آن را دشوار می کند. به طبع این سهل انگاری در ترجمه، گاه در میان فارسی زبانان هواداران و مفسران ناآگاه پرورانده و گاه منتقدان پرخاشجویی که گویی به جای نقد محتوا و مضمون صرفاً نقد خود را به یاغی گری و آشوب طلبی نهفته در ترجمه ی اشتباه اولیه این واژه معطوف می کنند. در اینجا، لازم می دانم به عنوان مترجم بر این نکته تاکید کنم که برابر نهادهایی همچون 'ساختارشکنی'، 'ساختارگریزی'، 'بن فکنی' و مشابه اینها عملاً جز آنکه ذهنیت مخاطب را به ناگجا بیرد، کار مفیدتری انجام نمی دهد... نهایتاً واژه ی 'واسازی' را به مراتب برابر نهادی صحیح تر یافتم، هر چند شاید بتوان با تناسب بیشتر 'واساختار' یا 'واسازه' را ارائه داد. به بیان بهتر، واژه ی 'Deconstruction' را - به دلیل قابل ترجمه نبودن پیشوند⁴ de - به طور مناسب به زبان فارسی- به سختی قابل ترجمه می دانم و در ابتدا ترجیح می دادم این واژه را علی رغم تمام فرنگی نمایی اش با خط فارسی همانگونه که در انگلیسی خوانده می شود⁵ به کار ببرم تا گستره ی دلالت پالوده تر باقی بماند.⁶ اما برای پرهیز از متعدد و متفاوت کردن ترجمه های این واژه، به 'واسازی' اکتفا کردم.

علاوه بر این، باید متذکر شوم که متون اندیشمندان متأثر از دریدا معمولاً با سبک و سیاق دریدایی نوشته می شود که نوعی بریده بریده بودن کلام، شعرواره گی، سیال گونه گی و گاه آمیختگی با طنزی تلخ را شامل می شود. بنابراین سعی کرده ام تا در ترجمه ی این متن تا آنجا که ممکن بود این ویژه گی ها را حفظ نمایم. همچنین باید اشاره کنم که نکته ی جالب در این نوشته آن است که به خودی خود مصداق و مثال آن چیزی است که توضیح می دهد، یعنی در عین حال که یک نامه است، یک مقاله ی علمی نیز هست. این نامه با زبانی گاه شعر گونه و گاه علمی و با لحنی گاه کنایه آمیز و گاه جدی تحلیل می کند، نتیجه می گیرد، ارجاعاتی می دهد و در نهایت شبهاتی را بر طرف می سازد. این همان 'تجربه ی ناممکن'⁷ است. تجربه ای و رای ساختارها که اگرچه ساختارها را ملاقات می کند اما در آنها گرفتار نمی شود و به بیان بهتر ساختارها را واسازی می کند.

بامداد امینایی

پاییز 1392

¹ استاد تمام مرکز پژوهشی فلسفه و ادبیات دانشگاه ساسکس در انگلستان، ویراستار کتاب مذکور، Nicholas Royle

² Deconstruction: A User's Guide

³ Palgrave MacMillan

⁴ در متون فلسفی هم معنای پیشوندهایی مانند anti- , dis- نیست.

⁵ دیکانستراکشن

⁶ برای روشن تر شدن منظور پیشنهاد می دهم دیکانستراکشن (deconstruction) را با دفرمه (Fr: déformer) یا دفرم (En: deformed) هم منظور بدانید. واژه ی "دفرمه" (در اصل فرانسوی) گاه در فارسی محاوره ای هم استفاده می شود. برای مثال تویی که دفرمه شده نه ترکیده و نه فاقد فرم و شکل است اما برای بازی مورد نظر مناسب نیست یا ناگزیر باید برای بازی کردن با آن توپ دفرمه قوائد و قراردادهای بازی را تغییر داد.

⁷ the experience of the impossible

واسازی چیست؟⁸

نیکلاس رویل

خانم/آقای گرامی،

من عاشق فرهنگ واژه گان⁹ شما هستم. شگفت انگیزترین فرهنگ واژه گان تک جلدی در زبان انگلیسی است. من حتی مایل هستم نگاهی جدی به استدلال شما داشته باشم. آنجا که روی جلد بیان کرده اید: *اقتدار زیان انگلیسی امروزین* هستید. فرهنگ واژه گان چمبرز¹⁰ از دیرباز جای ویژه ای در قلب من داشته است. من ویراست 1993 آن را حواشی همان روزی که منتشر شده بود تهیه کردم. همان زمان می بایست برای شما می نوشتم. برای آنکه نخستین ویراستی بود که مدخلی را برای واژه ی واسازی شامل می شد. اکنون آخرین ویراست آن در 1998 است که می بینم آن مدخل تغییر نکرده و باید برایتان در باب آن بنویسم. بیش از این نمی توانم جلوی خودم را بگیرم. شما آنرا به شرح زیر تعریف می کنید:

واسازی: روشی برای تحلیل انتقادی به ویژه قابل به کارگیری¹¹ در متون ادبی. آنچه توانایی زبان را برای بازنمایی واقعیت قویاً مورد تردید قرار می دهد، ادعا می کند که هیچ متنی نمی تواند دارای معنایی ثابت و پایدار باشد، و اینکه خوانندگان باید تمامی انگاره های¹² فلسفی و غیره را در هنگام مواجهه با یک متن از میان بردارند.

این تعریف نزد من آنگونه به نظر می رسد، که اگر به من اجازه دهید بگویم که اقتضای است و رای واژه ها. خیلی بد است که من به دشواری می دانم از کجا می توانم شروع کنم تا اندوه و جسارت واژه نگاری را بیرون بریزم. آنچنان بیرون ریختنی که هر چند باید با خنده ای همراه باشد، پس آنکه تعریف 'واسازی' تان به طرز وحشتناکی مضحک نیز هست. درباره اش فکر کنید. به چه می ماند اگر خوانندگان تمامی انگاره های

⁸ What is Deconstruction?

⁹ Dictionary

¹⁰ Chambers Dictionary

¹¹ applied

¹² assumptions

فلسفی و غیره را در هنگام مواجهه با یک متن از میان بردارند؟ طبق گفته ی شما واسازی می طلبد که همه به اندازه ی هتر¹³ یا مَدِر¹⁴ خُل وضع شوند، البته، هتر لويس کرول¹⁵ هم سرشار از انگاره های فلسفی و امثال آن هاست. برای نمونه در مورد هویت جنسی زمان، که آلیس نمی داند او [هتر] چه منظوری دارد، یا درباره ی آنکه شناختن و سخن گفتن با زمان چه معنایی دارد:

‘اگر تو زمان را آن طوری که من می شناسم می شناختی’ [این را] هتر گفت، ‘درباره ی تلف کردنش حرف نمی زدی. آن [زمان] اوست.’ آلیس گفت: ‘من نمی دانم منظورت چیست.’ هتر گفت: ‘البته که نمی دانی!’، سرش را با اهانت بالا می اندازد. ‘من به جرأت می گویم تو هرگز حتی با زمان¹⁶ سخن نگفتی!’ (Carroll, 1960, p. 69).

چگونه ممکن یک نفر بتواند ‘تمام انگاره ها را از میان بردارد’، و نه تنها آنها را از میان بردارد بلکه باز با این وجود در همان لحظه دریابد که یک متن کجا و چه بود و چه معنایی می دهد، تا به آن [متن] نزدیک شود؟

من یک فرضیه ای را ارائه می دهم: تعریف شما با تشویشی برآمده از اینکه با واسازی [دیگر چه کنیم؟] رنگ باخته، تا جایی که به احتمال زیاد فرهنگ واژه ها متلاشی می شوند. فارغ از اینها، چگونه آدمی می تواند فرهنگ واژه ای داشته باشد، اگر چنانچه شما مقرر کرده اید، ‘هیچ متنی نمی تواند دارای معنایی ثابت و پایدار باشد؟’ به احتمال زیاد معنی هیچ واژه ای به هیچ وجه نمایان نمی شود چرا که [در ذهن مخاطب] خرد و خراب می شود. خیر، منظر واسازی ظاهرا جای تأمل بسیار دارد، حتی اگر به نظر برسد از دست ندادن آن واژه در ویراست مقتدر جدید شما ضروری باشد. واسازی مسخره است. شما این را نمی گوید، اما از طریق استفاده از فعل ‘ادعا کردن’ این را می رسانید: واسازی ‘ادعا می کند هیچ متنی نمی تواند دارای معنایی ثابت و پایدار باشد...’ البته شما احتمالا نمی توانید باور کنید که چنین ادعایی درست است یا ارزشی دارد. اما سپس به خودتان زحمت می دهید تا چنین تعرف خود ساخته ی یاوه ای را ارائه دهید؟ تنها یک چیز واضح به نظر می رسد: هیچ از میان بردن انگاره های قطعی اولیه ای در نزد ویراستار فرهنگ واژه گان چمبرز نیست که باشد، از جمله این انگاره (که من باید اقرار کنم به طرزى درک نکردنی گمراه کننده یافتم اش) در حالی که امکانش هست برای ‘زبان که در حد کفایت واقعیت را بازنمایی کند’. منظورتان این است که چه چیزی روی زمین است؟ در آغاز واقعیتی وجود داشته است و سپس همراهش زبانی آمد تا آن را بازنمایی کند، و بنگرید، [که چگونه] بر سرتاسر آب ها و خشکی ها بسنده می کند (بسندگی زبان و نیز آن کس می باید بسنده گی زبان ها و بسنده گی بین زبان ها را در نظر داشته باشد)¹⁸. این ‘واقعیتی’ که شما دارید درباره اش صحبت می کنید

¹³ Hatter

¹⁴ Madder

¹⁵ Lewis Carroll

¹⁶ Time, یک شخصیت در داستان است.

¹⁷ چندین بار و توسط مترجمان و مراکز نشر مختلف به فارسی ترجمه شده و به چاپ رسیده است. از جمله ی آنها می توان به ترجمه ی زویا پیرزاد و چاپ نشر مرکز اشاره کرد.

¹⁸ کنایه ای به ویراستار چمبرز و تعرف نارسای واسازی

چیست؟ چگونه 'زبان' می تواند به آسانی از واقعیت جدا شود؟ من تصور می کنم بعداً شما به جرأت به من خواهید گفت که من هرگز حتی با واقعیت سخن نگفته ام! متقاعد شدم، که من در نهایت باید هذیان گفته باشم، [پس] برمبگردم تا یک بار دیگر به تعریف شما نگاهی ببینم. لیکن آنجا واژه های زیادی را ذکر کرده ام. به ریشه می افتم از این چرندیات. نمی دانم به کجا باید برگردم.

واسازی چیست؟ اگر می خواهید، اجازه بفرمایید تا جهت سعی در روشن کردن ایرادات، برایتان تعاریف دو فرهنگ واژه گان دیگر را نقل و قول کنم. چنانچه گفتم، 'واسازی' تا قبل از 1993 در فرهنگ واژه گان چمبرز دیده نمی شود: در ویراست 1988 غایب است. اما در حدود همان سال است که 'واسازی' (با مضامینی که اینجا مورد توجه قرار گرفته) 'وارد زبان می شود'، چنانچه در باب آن واژه سخن می رود، در ویراست جدید 1989 فرهنگ واژه گان انگلیسی آکسفورد¹⁹ نمایان می شود، آنجا که به شرح زیر تعریف شده است:

واسازی: [ترکیب یافته از: +ا سازی/ ساخت/سازه]

الف. کنشی برای خنثی سازی ساختار²⁰ یک چیز.

ب. در فلسفه و نظریه ی ادبی: راهبرد تحلیل انتقادی توسط فیلسوف فرانسوی ژاک دریدا (زاده ی 1930) مطرح شده و به سوی تأثیر انگاره های متافیزیکی قطعی و تناقض های درونی در زبان ادبی و فلسفی جهت یافته است.

اکنون این تعریف نزد من به مراتب بهتر از مال شما به نظر می رسد. تعریف آکسفورد دست کم با عقل جور در می آید، که بدبختانه، این بیشتر از آن چیزی است که بتوان برای کوشش چمبرز گفت. قابل استفاده نیز هست، در آنجایی که توجه را به سوی این حقیقت جلب می کند که آن واژه پیشینه و معانی متفاوتی دارد: آکسفورد مفهوم قدیمی تر 'واسازی' مثل 'خنثی سازی ساختار یک چیز' را در مورخه های پیشین می گوید، دست کم در 1882.

اما طریق دیگری هم هست که مرا مصمم می کند که تعریف ایشان را به شما ترجیح بدهم. نخست آنکه، فکر می کنم ف. آکسفورد به خوبی به 'واسازی' از حیث استفاده ی معاصرش اشاره می کند، که به بهترین نحو در مواردی چون وابستگی اش به نوشته های ژاک دریدا دریافته می شود. بسیاری دیگر هم متون و اسازنده²¹ نوشته اند، بسیاری دیگر در پیشبرد و امتداد جزئیات آنچه که واسازی نامیده می شود مشارکت داشته اند، ولیکن دریدا به عنوان چهره ی کلیدی برای درک آنچه که درباره ی واسازی است، باقی می ماند. من در این نامه به طور ویژه جهت یادآوری به نوشته های او ارجاع خواهم داد، آنجا و آن موقع که مفید واقع شود. دوماً، چمبرز واسازی را به مثابه یک روش می بیند، در حالیکه ف. آکسفورد آنرا به عنوان استراتژی تعریف می

¹⁹ Oxford English Dictionary (OED)

²⁰ Construction

²¹ deconstructive

کند. سوماً، چمبرز واسازی را به مثابه چیزی که 'کاربردی' است توصیف می‌کند، در حالیکه ف. آکسفورد آن را با عنوان یک 'تحلیل' تعریف می‌کند. و نهایتاً، چمبرز واسازی را به طور خاص با متون ادبی مورد توجه قرار می‌دهد، در حالیکه ف. آکسفورد آنرا به گسترده‌گی بیشتری با نظریه‌ی ادبی و فلسفه وابسته می‌کند.

اکنون همه‌ی اینها به نظر شما شاید بازی با واژه‌ها باشد، اما اگر واژه‌نگاران با جزئیات تعاریف‌شان مورد توجه قرار نگیرند، چه کسان دیگری می‌توان انتظار داشت [که مورد توجه قرار گیرند]؟ به طبع شما با این ادعا به کلی توجیه می‌کنید که چمبرز، آکسفورد نیست: شما صفحاتی ندارید، صفحاتی که در آن به تفصیل با جزئیات و مثالهایی شرح دهید که کجا و چه موقع واژه‌ی 'واسازی' استفاده شده یا اشاره شده است (یا اتفاقی استفاده و اشاره شده است، چنانچه تفکر واسازی گونه‌ما را به همین تعمق فرا می‌خواند). انصاف دارم. اما تفاوتها همچنان باقی‌ست، حتی اگر کسی به راحتی تعریف چمبرز را با آنچه در فرهنگ واژه‌گان به اصطلاح کوچکتر جدید آکسفورد²² مقایسه کند. (که پرسشهای کنجکاوانه‌ای را بر می‌انگیزد، شما این طور فکر نمی‌کنید؟ یک فرهنگ واژه‌گان می‌تواند کوچکتر شود و همچنان 'همان' فرهنگ واژه‌گان باقی بماند؟ چقدر می‌تواند کوچک شود تا هنوز همان فرهنگ واژه‌گان باقی بماند؟ می‌تواند به یک مدخل محدود شود؟ برای مثال به 'واسازی'؟ [که بشود] کوچکترین در بین تمامی فرهنگ واژه‌گان های آکسفورد...). در هر صورت، جایی میان ضد عفونی²³ و ضد گرفته‌گی²⁴ از قلم آویخته شده است، این تعریف ارائه شده در فرهنگ کوچکتر جدید آکسفورد (1993) است:

واسازی: 1- وارونه‌ی ساختار؛ تکه‌تکه کردن. 2- استراتژی تحلیلی انتقادی (به ویژه در فلسفه و ادبیات) زبان و متون که تأکید می‌کند جلوه‌های متن انگاره‌های قطعی و ناهمخوانی‌ها را نمایان می‌کند.

به طرز غیرممکنی می‌خواهم این تعاریف متفاوت را داوری کنم. (جایی در مسیر یک تعرف دیگری هم هست، گویا: واسازی تلاشی است برای مطرح کردن مسائل با این اصل که داوری لزوماً از قانده و محاسبه تخطی می‌کند، آنچه نمی‌تواند برنامه‌ریزی شود اما در فرارو سر می‌رسد، لیکن 'همیشه یکی باید در داوری کردن بگوید [:] ممکن است'. نک. (Derrida, 1990a, p. 971). اگر من می‌گویم تعریف چمبرز کمتر صحیح است، [یا] کمتر از ف. آکسفورد‌های بزرگتر یا کوچکتر معتبر است، این بدین معنا نیست که من تعاریف ف. آکسفورد را بدون ایراد یافته‌ام. می‌خواهم دست روی آن چیزی بگذارم که به وضوح در تعریف شما غلط است، لیکن همچنین می‌خواهم عرض کنم که هیچ کدام از این تعاریف شاید نهایتاً خیلی به دردیخورد نیست.

²² New Shorter OED

²³ decontamination

²⁴ decongestion

چنانچه در مورد تعریف شما از واسازی داشتم می‌گفتم که به مثابه 'یک روش... که به ویژه در متون ادبی کاربرد دارد'. یکی از شفاف‌ترین و واضح‌ترین متونی که در پیدا در مورد آنکه 'واسازی چیست؟' نوشته است، 'نامه ای به یک دوست ژاپنی' است. (یک نامه، شبیه به همینی که در همین لحظه دارید می‌خوانید: من باور دارم مفادی در این اصل نامه نگاری وجود دارد، منظورم انجامش با سرشت واسازی است. نامه نگاری به طرز عجیبی یگانه است، تک است اما تک نیست. مفرد است- برای مثال، نوشتن من فقط به شما- اما همچنین عمومی است، از آن حیث که نامه می‌باید قاعداً در غیاب ما هم قابل خواندن باشد، حتی بعد از مرگ مان. در نهایت، نامه نگاری یک تجربه خواهد بود- تجربه و آزمایشی در نوشتن بدین گونه که من خوانش گرانه نمی‌دانم چه دارم می‌گویم. در مرامی دیگر، 'تله پاتی' نامیده شده است، دریدا به نحوی مناسب دیدگاه فلوربت را در نامه ای به لویی بازخوانی می‌کند، 'فقط بدان، دارم برای تو می‌نویسم بدون دانستن آنکه چه دارم می‌گویم' (Derrida, 1988b, p. 12). این همچنین مرا به اندیشیدن به جنبه های *رمان*²⁵ (1927) و می‌دارد. آنجا که ای. ام. فورستر حکایتی را درباره ی بانوی سالخورده ای روایت می‌کند که 'توسط دخترهای خواهر/برادرش به بی‌منطق بودن متهم شده' و او با تعجب فریاد بر می‌آورد: 'چگونه می‌توانم ابراز کنم که چگونه فکر می‌کنم زمانی که می‌بینم چه می‌گویم؟'²⁶ (Forster, 1976, p. 99). واسازی دقیقاً درباره ی این نوع تنش‌های پیش‌بینی نشده و پیش‌گویی نشده است. مرا ببخشید، ممکن است به نظر برسد که در این نکته زیاده روی کرده‌ام: در هر صورت، به موجب همین [زیاده روی] پرائنتر را موقتاً متوقف می‌کنم.)

دریدا در نامه اش 'به یک دوست ژاپنی' به ساده گی و صراحت اظهار می‌دارد: واسازی یک روش نیست و نمی‌تواند به یک [وضعیت] تبدیل شود (Derrida, 1991, p. 273). مقصود او این است که واسازی روش نیست تا بتواند به کار گرفته شود، حال در متن ادبی (یا در یک متن فلسفی یا هر متن دیگری، شامل یک فرهنگ واژه گان، یا فیلم یا بافندگی یا فمینیسم یا داروها یا روانکاوی یا عشق، غیره و امثال اینها). ریچارد بیردزورث تفسیر خوبی را بر موضوع این ارائه می‌دهد:

دریدا مراقب است که از این مورد [روش]²⁷ پرهیز کند زیرا حامل دلالت‌های ضمنی از یک شکل روالی قضاوت است. یک اندیشگر با یک روش در جا تصمیم می‌گیرد که چگونه پیش برود، از اینکه خودش را به امر اندیشه دو دستی تسلیم کند عاجز است، مأمور ضوابطی است که مواضع دریافتی اش را سازمان می‌دهد. از نظر دریدا... این خود یک بی‌مسئولیتی است. (Beardsworth, 1996, p. 4)

اصطلاح 'روش' چیزی قانده وار و بسته را تلقین می‌کند، رویه ای که به یک سرانجام ختم می‌شود. پس استفاده فرهنگ‌های آکسفورد از واژه های 'استراتژی' و 'تحلیل' قابل ترجیح است، هر زمان که کسی سعی

²⁵ نوشته ی ادوارد مورگان فورستر که توسط ابراهیم یونسی به فارسی ترجمه شده و آخرین بار توسط نشر نگاه در تهران به چاپ رسیده است.

²⁶ مقصودش این است که گفته هایش عیناً بازتاب افکارش نیست.

²⁷ آنجا کروهه در خود متن انگلیسی آمده است.

می کند تا اینها را *پایان ناپذیر* گمان کند. نمی خواهم حیلۀ گر دیده شوم: نمی توانم وانمود کنم که آدمهایی نبوده اند که واسازی را صراحتاً به مثابه یک روش دیده باشند، چنانکه آن را در مقاصدی نیز به کار برده اند. در واقع اخیراً یک کتاب مبسوط هم با عنوان *به کارگیری: با دریدا* (1996) بوده، که به نمایش دادن این اشتباه در پندار اختصاص یافته که واسازی چیزی است که بشود به ساده گی به کاری گرفته شود. چنانچه جفری بنینگتن²⁸ ترشرویانه در نوشتار آغازین آن کتاب می نویسد که: 'خواسته ای برای به کارگیری... در حقیقت ساختار را مستحکم می کند که خود بدین معناست که هیچ چیز²⁹ هرگز کاربردی به دست نمی دهد و آن که ما وقت مان را کم و بیش با نظریه پردازی در باب شکست غم انگیز یا خطاکارانه [در باب] به کارگیری گذرانده ایم' (Brannigan et al., 1996, p. 6). بس است گفتن - و امیدوارم که شما رُک بودن کلام مرا ببخشید - واسازی ابداً با این مفهوم هرگز چندان توسط هیچ کس استفاده نشده بود. این در اصل یک نسخه ی شمال آمریکایی 'واسازی' بوده است، که در اواخر دهه ی 70 و اوایل دهه ی 80 رواج یافته بود، به نحوی که غالباً (هرچند بسی زیاده از حد سریع و گمراه کننده) با به اصطلاح 'مکتب پیل'³⁰ در ایالات متحده شناخته می شد، نوعی واسازی فُرم گرایانه که بعداً بسیار عالی و کوبنده توسط رودولف گاشه³¹ (1986) و جفری بنینگتن (1988) به نقد کشیده شد. واسازی قدری بیشتر از یک نسخه ی به روز شده ی نقد نوین آمریکایی، در جایگاه یک خوانش بسته ی عمدتاً در متون ادبی بود، که در بزنگاه های پیش زمینه ساز سردرگمی، تناقض و بی پایه گی مورد توجه قرار گرفت.

زمانی که واسازی ابتدا (شبیبه به یک ویروس یا انگل³²) در دانشگاههای شمال آمریکا و اروپای غربی در اواخر دهه ی 70 و اوایل دهه ی 80 جا افتاد، به طور عمومی با ایده ی یک استراتژی متمرکز بر تقابل های مفهومی (گفتار/نوشتار، حضور/غیاب، درون/برون و امثال اینها) وابسته بود، و به ویژه بیشتر با اذعان کردن آنکه چنین تقابل هایی همواره دربردارنده ی 'سلسله مراتبی جابرا نه' هستند (Derrida, 1981, p. 41) یکی از ارکان تقابل (گفتار، برای مثال) در یک بافت مشخص است آنچه که باید خودش، متمایز بر ضد انگاشته شده اش (نوشتار، برای مثال) اظهار بشود. واسازی واژگون سازی این سلسله مراتب و بازنگاری یا تحول بنیان را بر آنچه تقابل در وهله ی آغازین [به آن] مقید شده، در برمی گیرد. پس هنگامی که آن گونه تعبیر شود همیشه به طرز احمقانه ای فُرم گرایانه به نظر می رسد، و آن همان جایی است که من مشکلاتی را که شما می باید با آن درگیر می بوده اید درک می کنم (و باید اضافه کنم، شما هنوز هم با آن درگیر هستید). چنانچه ملاحظه شد که چگونه 'واسازی' تعریف شد.

²⁸ Geoffrey Bennington

²⁹ منظور دیکانستراکشن است که اگر قرار باشد روشمند ساختار را تقویت کند پس خود بخشی از ساختار می شود.

³⁰ Yale School

³¹ Rodolphe Gasché

³² این واژه را در فارسی "انگل" هم می توان تعبیر کرد که در جاهایی از این متن همچون کنایه از چیزی مخرب و در اواخر متن Parasite، همچون کنایه ای از مطلق نبودن برداشت ها و معانی آمده است.

این درک فرم گرایانه ی واسازی بود که تردیدی نگذاشت تا دریدا را بر آن دارد تا در 1980 بگوید که 'واسازی' واژه ای است که هرگز از آن خوشم نیامده است و [اگر این واژه] یکی را خوشبخت کرده، من با بی میلی شگفت زده شده ام' (Derrida, 1983, p. 44). دوست نداشتن اش آموزنده است. از یک سو، مثال خوبی است برای این اصل که واسازی متعلق به هیچ کس نیست، آن چیزی نیست که هیچ کس (شما یا من یا دریدا) بتوانیم کنترلش کنیم و یک زندگی ویروس گونه، انگل گونه یا شبح وار ناشناس برای خودش دارد. از سوی دیگر، دریدا استفاده از واژه ی 'واسازی' را موقوف نکرد و آن را با نومییدی کنار نگذاشت: برعکس، او همانا بر استفاده ی آن و بر یاری رساندن برای تحول و زایش بافت های متنی در جایی که رخ می دهند اصرار ورزید. این بافت ها برای مثال شامل معماری، مطالعات حقوقی، پرستاری، رایانه و فنآوری، شعر و داستان، اخلاق، هرمنوتیک، مطالعات فرهنگی، مطالعات پسااستعماری، داروها و اشباح و غیره می شوند اما قطعاً به این ها محدود نمی شوند. در واقع، سراسر دهه ی 90 واسازی به سوی زایش و نمایش، همه جا و به هر کجا رفته است، لیکن ورای همه حرکتش: وضعیت یا ثباتش، ماهیتاً ناپایدار کننده در حرکت است، هرگاه مایل باشید [به این کار]. چنانچه دریدا در 'ختم کلام'³³ که نخستین بار در 1988 به چاپ رسیده (چنانچه یک بار دیگر اتفاق می افتد، که متنی نوشته شود از درون یک نامه)³⁴، می گوید واسازی بیش از هر چیز:

این ناپایداری در حرکت است، لیکن منفی نیست؛ خواه کسی بتواند بگوید به این معنی که [منظور] 'خود چیزها' هستند. ناپایداری همچنین برای پیشرفت مورد نیاز است. و آنکه 'وا-ی' ی واسازی³⁵ نه آنکه بر ویرانسازی آنچه دارد خودش را می سازد دلالت می کند، بلکه بیشتر چیزی است که ورای صورت ساخت گرا³⁶ یا نابودی گرا³⁷ برای اندیشیدن باقی می ماند. (Derrida, 1988a, p. 147)

دریدا می گوید واسازی 'تنها یک ملاقات است' (Derrida, 1995, p. 29): خودش را در همه جا متجلی می کند. واسازی نوعی تأثیر شبح وار است که 'خود چیزها' را می نگارد. او³⁸ خاطر نشان می کند که، 'منطق شبح واره گی' از 'نقشمایه'³⁹ ی فراوان واسازی... جدایی ناپذیر است' (Derrida, 1994, p. 178).

پس، آیا من دارم شروع می کنم به توجیه کردن آن موقع را که می گویم شما نمی توانید بگویید واسازی 'یک روش' است؟ نظر ریچارد بیردزورث این است که 'روش' یک گمراه کننده است زیرا واسازی باید با آنچه که نمی تواند فرمول بندی یا پیش بینی شده باشد، در تعامل باشد. واسازی باید با غیر قابل پیش بینی [ها]، محاسبه ناشدنی [ها]، در با واقع ناممکن [ها] در تعامل باشد. چنانچه تیموئی کلارک⁴⁰ تأکید می کند: 'از این رو

³³ تاکنون به فارسی ترجمه نشده و هدف از ترجمه عنوان در متن حفظ اشارات و لحن ادبی خاص متن است Afterword

³⁴ منظور نقل قول رویل از دریداست.

³⁵ the 'de-' of deconstruction

³⁶ constructivist

³⁷ اکنون این واژه را می توان "ساختارشکن" استنباط کرد. که به وضوح توسط خود دریدا در مفهومی متفاوت از واسازی استفاده شده است.

³⁸ دریدا

³⁹ motif

⁴⁰ Timothy Clark

واسازی نمی تواند پیش بینی یا برنامه ریزی شود چون به راستی ناممکن است، در مفهومی تأکید شده از سقوط نکردن در حصار قلمروی ممکن [ها] و محاسبه شدنی [ها] (Clark, 1992, p. 190). این به نحوی آنچه را که دریدا خودش به عنوان 'کم اشتباه ترین تعریف' از 'واسازی' توصیف کرده است، یادآوری می کند، که مشخصاً 'تجربه ی ناممکن' است (Derrida, 1992, p. 200). او می گوید، این [تجربه] تعریف مفهومی از ضرورت را در برمی گیرد، آنچه که دیگر مقابل یا در تناقض با ناممکن نیست. آنچه برای مثال ضرورت امکان این است که یک نامه می تواند از رسیدن به مقصدش وا بماند: این ضرورت که بخش کلانی از ساختارهای نگارش مانند ارتباط دورادور⁴¹ است، بدین معنی است که هیچ نامه ای، هیچ متنی با این امکان عدم رسیدن رد و بدل نشده است. برای نمونه، همین نامه ای که شما در این لحظه دارید می خوانید. به راستی، مشکلش نارسایی یک نظام پستی در ارسال حس ادبی مورد نظر نیست، بلکه بیشتر با آن حس در تعامل است که ما هرگز نمی توانیم کاملاً مطمئن باشیم که هیچ نامه ای، هیچ متنی همواره به طور کامل، تمام و نهایی رسیده است. این رکن یا ویژه گی نوشتن و خواندن اندیشیدنی نیست: دریدا در وهله ای آن را 'مرگ' یا 'یادآورنده ی نا حاضر'⁴² نامیده است (Derrida, 1988a. P. 8, 10). چنانچه بنینگتن به ایجاز آن را اینگونه تعبیر می کند، 'واسازی آنچه که فکر می کنید نیست' (Bennington, 1989, p. 84). این است که چرا پرسش 'واسازی چیست؟' خود گواهی بر یک ساده انگاری جدی است، برای واسازی، و رای همه چیز شاید یک پرسشگری 'هستی'⁴³ وجود دارد. ملاحظه ای همراه با آنچه که برای اندیشیدن باقی می ماند، با آنچه که نمی تواند در حال حاضر اندیشیده شود.

این همچنین آنجایی است که من باید بگویم که ف. آکسفورد چیزهایی اشتباه به اندازه ی اشتباهات چمبرز ارائه می دهد، زیرا چیزی که همه ی این تعاریف فرهنگ واژه ای از ثبت کردنش عاجز می مانند آن است که واسازی به اصطلاحاً به 'فلسفه و نظریه ی ادبی' محدود نشده است. واسازی می باید به طور کلی با هویت و تجربه در تعامل باشد. اجازه بفرمایید که توضیحی بسیار مختصر این را در ارتباط با مفهوم متن بیابم. کژفهمی گسترده ای - که شما با ویراستاران فرهنگ واژه گان انگل گرای آکسفورد و بسیاری دیگر در آن سهیم می شوید - آن است که واسازی نه با تجربه یا زندگی واقعی یا 'واقعیت' (چنانچه آن را [واقعیت] خوانید)⁴⁴، بلکه باید با زبان، و به ویژه با متن در تعامل باشد.

اشتباه گرفتن واسازی به عنوان [چیزی] 'مرتبط با متن' یا 'روش' یا سبکی برای نوشتن و خواندن متن ها، در یک کلام به اندازه ی 'خود' واسازی مفصل است (مثل اینکه کسی بتواند چنین چیزی بگوید: واسازی همواره با خودش متفاوت است، پس همواره [بگویم] واسازی ها). اما چنانچه گفتم، می خواهم سعی کنم که دآوری کنم - هرچند ممکن است که ناممکن باشد- آن طور که من باور دارم با این واژه های عجیب ادامه می یابد،

⁴¹ telecommunication

⁴² nonpresent reminder

⁴³ is

⁴⁴ منظور نویسنده کنایه زدن به ویراستار چمبرز و آکسفورد در مورد تفکیک واقعیت و زبان است.

پندار⁴⁵، پدیده، تجربه: واسازی. به آنچه در این متن هست دقت کنید، که شاید این مشهورترین گزاره ی دریدا باشد: 'هیچ چیز ورای یک متن نیست'⁴⁶ (Derrida, 1976, p. 163). جفری بنینگتن تفسیری بر این انشای موجز می نویسد، 'واسازی آنچه که فکر می کنید نیست':

'متن' به طور قطعی گسترش یک پندار آشنا نیست، بلکه جانشین سازی و بازنگاری آن است. متن در کل هر گونه نظامی از علایم، نشان ها⁴⁷ و ارجاعات است (نگویید مرجع، اندکی معنای بیشتری دارد از این [ارجاعات]). ادراک یک متن است... واسازی جایگاهی ورای این زبان ندارد، و جهانی ورای آنچه که به آن ارجاع می دهد. مولفه ها در زبان برای هویت شان به دیگر، و به علایم غیر زبانشناسی ارجاع می دهند آنهایی که [ما را] در گردشی به شناسه [ها] و تفاوت [ها] ارجاع می دهند. تفاوتی ضروری میان جهان و زبان وجود ندارد، یکی به مثابه سوژه، و دیگری به عنوان اُبژه. آنها نشان ها هستند. (Bennington, 1989, p.)

(84)

واسازی می باید با نشان ها در تعامل باشد، با منطق آن 'یادآورنده ی نا حاضر'، با یک پندار گسترده تر و شیخ وار تر از این ها از زبان، برای مثال، تعریف فرهنگ واژه ی شما ممکن است قابل تحمّل به نظر برسد.

آنچه دریدا با 'متن' انجام داده این است که اظهار می دارد که متن چگونه بر روی آنچه که او 'تعمیم بی کران'⁴⁸ می نامد، گشوده می شود (Derrida, 1983, p. 40). چنانچه در 'زندگی بر روی: خطوط مرزی' به آن می پردازد. یک متن بیشتر از کالبد مختومه ی یک نوشته نیست، مضامینی در کتابی یا حاشیه هایش محصور شده، اما [آن متن] شبکه ای است افتراقی، تافته⁴⁹ ای است از علایم که به طور نامتناهی به چیزهایی به غیر از خودشان و به دیگر علایم افتراقی ارجاع می دهند. پس متن بر تمامی محدودیت های معین در حد بضاعتش می تازد (نه آنکه سر [محدودیتها] را زیر آب کند یا در یک همسنگی تمایز نیافته پنهان شان کند، بلکه بیشتر پیچیده ساختن شان، و ضرب و تقسیم کردن ضربدر ها و خطوط شان) - تمام محدودیت ها این است که همه چیز در تقابل با نوشتن به پا داشته شده است (گفتار، زندگی، جهان، واقعیت، تاریخ، و آنچه که نیست، تمام زمینه های مرجع به ذهن یا جسم، خود آگاه یا ناخودآگاه، سیاست، اقتصاد، و غیره). (Derrida, 1979,)

(p. 84)

اگر واسازی می بایست با گونه هایی از این قبیل 'اسلوب شکنی'⁵⁰ پنداشتی در تعامل باشد، دستاوردهای ویراستاران فرهنگ واژه بی تردید داشت آن را به چالش می کشید. چنانچه دریدا اینچنین تعبیرش کرده است:

⁴⁵ concept

⁴⁶ "il n'y a pas de hors-texte"

⁴⁷ traces

⁴⁸ unbounded generalization

⁴⁹ fabric

⁵⁰ breakthrough

هر میزان از اسلوب شکنی پنداشتی به سوی دگرگونسازی است، که حرفش این است که ارتباط مستحکم و معتبر میان یک پندار و یک واژه را، میان یک استعاره و آن چیزی که کسی بنا به هر علاقه ای که داشته مورد توجه قرار داده را، تغییر شکل می دهد. که این⁵¹ حس اولیه ی غیر قابل تغییری، استفاده ای مناسب تر، ادبی یا رایج است. (Derrida, 1983, pp. 40-1)

ویرایشی فرهنگ واژه گان چمبرز را تصور کنید که زیر هر مدخلی تعریفی را ارائه بدهد به طوری که که استفاده ی رایج به عنوان 'معنای اولیه ی غیر قابل تغییر' واژه، 'استفاده ای مناسب، ادبی یا رایج' اش در نظر گرفته شده، آنگاه بلافاصله آن را تکمیل می کند و [در نتیجه] نمایش گسترده ای را از 'تعمیم بی کران' همان واژه ارائه می دهد. چه راهنمایی برای استفاده کننده اش می شود! نامتناهی [می شود]: تجربه ی آن ناممکن.

اجازه دهید تا همه ی اینها را به واسطه ی تلاش برای گفتن چیزهایی در باب آنچه که اصطلاحاً زبان خبری⁵² و انشایی⁵³ نامیده شده است خلاصه کنم.⁵⁴ در واقع، این ممکن است سودمندترین راه برای آغاز اندیشیدن درباره ی واسازی باشد. (بی تردید این آنجایی است که باید شروع می کردم، یا شروع کرده ام اما بدون تأکیدی این چنین صریح. ممکن است در واژه های خطاب با واسطه ی آنچه که شروع کرده ام توضیحش داده باشم: 'خانم/آقای گرامی... ' ممکن است من در باب اظهار محبت چیزی گفته باشم، لطف اشاره شده ای مفرد اما عمومی کرده باشم در واژه ی 'گرامی'، 'پیرامون' گرامی' که همچون آپوستروفی⁵⁵ [یا تمییز دهنده ای] که به عنوان حالتی از خطاب فردیت این نامه را برقرار می کند، زمانی که در همان لحظه بر وابستگی اش به عمومیت گونه ی نامه نگاری باز تأکید می کند. همچنین ممکن است، درباره ی بلاتکلیفی ام در توجه اینکه شما که هستید چیزی گفته باشم، برای نمونه، اینکه شما مرد هستید یا زن - در فرهنگ واژه گان شما بدون شناساندن آن مرد یا زن به واسطه ی نام، تنها 'ویراستار' مشخص شده است (Chambers, 1998, p. vii)، همه ی این ها در هر صورت در سراسر این نامه در کار خواهند بود، که تأثیراتشان را می پراکنند. زبان خبری زبانی است که دارد گویی به ساده گی چیزی را مقرر می دارد: زبان شما، گفتار فرهنگ واژه، یک مثال قراردادی و [همانا] بسیار قدرتمند از این است. شما می گوید 'واسازی' چنین و چنان است. این به ظاهر یک تقریر خبری است، تقریر حقیقت یا دست کم تعریف. شما آنرا به شرح زیر تعریف می کنید: 'صفت خبری (در یک جمله) که می تواند درست یا اشتباه باشد؛ که بر اعلان اشاره دارد تا بر نمایشگری. - این قبیل جمله ای (با انشایی در تقابل است)'. زبان انشایی از سوی دیگر، زبانی است که به ساده گی چیزی را نمی گوید، لیکن چیزی را با گفتن انجام می دهد. دوباره به نقل از تعریف خودتان: 'صفت انشایی در یک جمله یا فعل خودش کنشگری موصوف را تشکیل می دهد'، این قبیل جمله ای (با خبری در تقابل است)'. مثالی می فرمایید

⁵¹ اشاره به "اسلوب شکنی" دارد.

⁵² constative, توصیفی

⁵³ Performative, اجرایی

⁵⁴ برآمده از اندیشه ی اثبات گرایی (Positivism) و کانون گرایی خرد/کلام (Logo-centrism) که توسط جان آل آستین در نظریه ی کنش گفتاری نقد شد و توسعه یافت.

⁵⁵ apostrophe

و آنچه که من همواره خیلی ظریف، زیبا و آبرونیک⁵⁶ یافته ام، این است که: 'من به نادانی ام/اعتراف می کنم'. [پس] مثال های دیگر از جملات انشایی پیمان ها، تهدید ها و کنش هایی در جهت نامگذاری یا بنیانگذاری، کسی را رسماً مرده اعلام کردن و از این قبیل است. (شما شاید حواستان جمع شود تا گذرا ذکر کنید که این تصور از زبان با عنوان انشایی بی درنگ و به طرز جبران ناپذیر و آن ایده را که زبان می تواند برای 'بازنمایی واقعیت به طور بسنده' انگاشته شود را بغرنج می کند: زبان انشایی چیزی انجام می دهد، در حقیقت، در واقعیت، با واقعیت.)

دریدا در طیف گسترده ای از متن هایش⁵⁷ اظهار داشته که چگونه رابطه ی میان زبان خبری و انشایی یک آلایش متقابل است: هر اصطلاحاً جمله ی خبری نمودی انشایی خواهد داشت، تنها اگر قدری قابل خواندن و درک باشد، به عبارت دیگر تا جایی که رویداد یا تجربه ی خواندن، گوش دادن یا هر چیز دیگر را فرا خواند، که می باید به خودی خود غیر قابل محاسبه یا پیش بینی بودن را پذیرا باشد. پس هر تعریفی در یک فرهنگ واژه گان به آسانی خبری نیست بلکه در همسازی با شانس⁵⁸ انشایی هم هست، زایشی است. حال کسی ممکن است بگوید که جدای از آن، این همسازی هرگز نمی تواند به ساده گی پیش بینی یا محاسبه شود. آنچه من همواره اینجا در این نامه به شما گفته ام خودش اثبات اثرات انشایی تعریف شما از 'واسازی' است (شاید یک نمونه ی ناچیزش، اما در هر حال یک اثبات است) با این حقیقت که تعاریف به طور محض چیزی را مقرر نمی کنند لیکن جلوه هایی دارند. من ناگزیر بودم به شما بنویسم، همچنان که گفتم. از سوی دیگر، هر اصطلاحاً جمله ی انشایی نمودی خبری خواهد داشت: بدون این رویداد بازشناختنی بودن، به عبارت دیگر بدون سازگاری یافتن با سرشت خبری قراردادها و مقررات و قوانین، کسی نمی تواند نوزادی را نامگذاری کند یا پیمانی ببندد یا نهاد جدیدی را افتتاح کند.

در طریقه ی انشایی، واسازی در پی آن است که به طور کامل از راههای ممکن به واسطه ی آنچه که برای اندیشیدن باقی می ماند، در آن [اثرات] انشایی ای وارد قضیه شود که لزوماً به واسطه ی یک یادآورنده ی نا حاضر، محاسبه شده یا پیش بینی شده برآمده اند: که می کوشد برای مثال با پیامدهای این اصل درآویزد که هر انشایی تنها می تواند آن چیزی باشد که هست با این حالت که به وسیله ی امکانی ضروری ساختار یافته است که نمی تواند بیراهه رود.

⁵⁶ Irony، یا "خلاف آمد" نوعی آرایه ی روایی است که در حاوی متناقض پنداری در واژه ها یا نشانه های روایتگر است.

⁵⁷ خطابه ها و نوشته های زیر عیناً در خود متن اصلی آورده شده اند اما به دلیل اینکه هیچ یک از آنها به فارسی ترجمه نشده است، اینجا ذکر شده اند: "Signature Event Context"، "Limited Inc abc...", "Envois"، "Psyche: Inventions of the Other"

⁵⁷ chance

⁵⁸ democracy

اما واسازی به علاوه با نگرشش به تولید جلوه های نوین، زبان های نوین، نهادهای نوین، قالب های سیاسی نوین، دوستی، مردم سالاری⁵⁹، جهانی گرایی و از این قبیل، به طرز ناخواسته انشایی و خبری است. چنانچه دریدا خاطر نشان کرده است:

واسازی یا مبتکر است یا هیچ چیز به هیچ وجه نیست؛ بر روندهای روشمند ساکن نمی ماند. گذرگاهی را باز می کند، پیش می رود و دنباله ای را رها می کند؛ نوشتن اش تنها انشایی نیست، قواعدی تولید می کند - با قراردادهای دیگر- برای اثرات انشایی نو و هرگز با تضمین نظری تقابل آسان میان زبان انشایی و خبری خودش را به کار نمی گمارد. (Derrida, 1989, p. 42)

پس در صورتی که جایی شفاف نبوده، بگذارید تصریح کنم: قضیه گفتن این نیست که ما می توانیم یا می باید از سر فرهنگ واژه ها خلاص شویم. ما بایستی که فرهنگ واژه داشته باشیم به ویژه یکی مانند فرهنگ واژه گان شما: من همیشه عاشق فرهنگ واژه گان چمبرز بوده ام. و پنداشت های خبری و انشایی ارزشمند هستند (همانی که شما با چنان وقار و صرفه جویی تعریف می کنید). ما باید بیان های خبری داشته باشیم، تعاریفی که آرزو کنیم که اعتبار حقیقت را در بردارند. برای مثال، این بیان تعریف گر خبری از دریدا را دریابید:

واسازی نه نظریه است نه فلسفه. نه مکتب است نه روش. حتی یک گفتمان نیست، نه کنش است، نه تمرین. آن چیزی است که رخ می دهد، چیزی است که امروز دارد در آنچه که جامعه، سیاست، دیپلماسی، اقتصاد، واقعیت تاریخی و امثال این و آن خوانده می شود، رخ می دهد. واسازی همین حالت است. من این را می گویم نه فقط برای اینکه من فکر می کنم که درست است و نه فقط برای اینکه باید اثباتش کنم اگر مجالی داشته باشیم؛ بلکه همچنین برای مثال زدن از یک عبارت. (Derrida 1990b, p. 85)

پس به اینجا می رسیم که تعریف دیگر واسازی: 'چیزی است که رخ می دهد، چیزی است که امروز دارد رخ می دهد'. استفاده این را در فرهنگ واژه گان خودتان تصور کنید. گمان می کنم کمی مبهم به نظر برسد. اما به خاطر تقریر دریدا در مرا اینجا در درستی اش و سودمندی اش مصمم می کند: اگر یک واژه برای توضیح دادن در اواخر قرن بیستم وجود داشت برای خلاصه کردن آنچه که در قرن بیست و یکم، چه در به اصطلاح جهان غرب و خارج از آن رخ می دهد و رخ دادنش ادامه می یابد، آن واژه شاید 'واسازی' باشد. (مطلع هستم که تردیدی نیست اینچنین ابراز کردنش اندکی جنجال آفرین است - چنانچه سعی کرده ام تأکید کنم که واسازی باید با آنچه حاضر نیست در تعامل باشد و باید به این شرط دریافته شود. برای مثال با آنچه که هر هویتی را در یک وهله هم خودش و هم متفاوت از خودش می سازد، برآمده، جریان گرفته در کنار خودش قرار می دهد. آرزو می کنم همینطور با احساسات مقصود را به منزل شما برسانم. واسازی مایل نیست که همچون نوعی انگل یا جسم خارجی میزبان را نابود کند. چنانچه دریدا خاطر نشان کرده است: 'آن ایده که یک گفتمان سازنده ممکن است به دستوردهی، جابجایی یا اعمال دیگر منجر شود، [خواه] گفتمانی هست یا نیست، یک

جور کمدی یا دیوانه گی است که مرا ذره ای هم علاقه مند نمی کند⁶⁰ (Derrida, 1993, p. 229) ختم یک پرائنتر انگل گونه ی دیگر).

اکنون آن 'مثالی از یک عبارت' همین یک یا دو دقیقه پیش نقل کرده ام - از متنی که عنوانی دارد ('بیاناتی و درست گرایایی هایی درباره ی نو- منطق گرایایی، نوین گرایایی، پساگرایایی، انگل گرایایی و زلزله گرایایی های کوچک دیگر) که می باید هر واژه نگاری را مختوم کند- که در اصل در 1987 در همایشی علمی با عنوان 'حالات یک "نظریه"⁶⁰ در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی⁶¹ در ارواین⁶² به عنوان یک درس ارائه شده بود. تعریفی است از واسازی که با یگانه گی قضیه اش نشاندار شده است. با وجود موقعیت بیانی خبری اش، همچنین در مسیر چیزی را هم انجام می دهد، و این چیز نه تنها با آنچه قبلاً گذشته متفاوت است (هیچ کسی قبلاً واسازی را هرگز این طور کامل تعریف نکرده بود، به طور کامل در این سیطره) بلکه همچنین متفاوت است تا جایی که برای اندیشیدن باقی می ماند، باقی می ماند تا برای مثال به واسطه ی شما به حساب بیاید.

لطفاً مرا ببخشید که زیاد از زمان گرانبهای شما را گرفتم. شاید مثل آن هنر دیوانه از سخن گفتن با زمان خسته شده ام. در هر حال، من در شگفتی آنکه شما با همه ی اینها چه خواهید ساخت، کاری از دستم بر نمی آید. اگر به نظر می رسد درباره ی واسازی در رابطه اش با زبان خیلی ادامه داده ام، شرمزده ام: فقط همین است که شما ویراستار یک فرهنگ واژه گان هستید و من واقعاً خواستم که مبناهایی را که گرد آمده بود تقدیم کنم. مبناهایی را که باید در نظر گرفته شوند. از آنجا که خسته شده ام از اینکه مفهومی از واسازی شفاف کنم که همچون چیزی که خارج از زبان، به طور قطع خارج از هر درک متداولی از واژه ی 'زبان' خواهد رفت. اگر برای تعریف واسازی در آینده اندکی پیشنهاد های خلاصه وار می خواهید، من فروتنانه برخی یا همه ی عبارات زیر را مطرح می کنم:

واسازی آنچه فکر می کنید نیست: تجربه ی ناممکن: آنچه برای اندیشیدن باقی می ماند: منطق اثبات زدایی که همیشه در حال حرکت دادن در 'خود چیزها' ست: آنچه که هر هویتی را در یک وهله هم خودش و هم متفاوت از خودش می سازد: منطقی از شیخ واره گی⁶³: انگل گرایایی یا ویروس شناسی نظری و عملی: چیزی است که امروز دارد در آنچه که جامعه، سیاست، دیپلماسی، اقتصاد، واقعیت تاریخی و امثال این ها خوانده می شود، رخ می دهد: که خودش سرآغاز آینده است.

تعریف آخری را به عنوان یک جور ضمیمه اضافه می کنم. این سخنی از دریداست، سخنی دیگر مربوط به واسازی:

⁶⁰ The States of Theory

⁶¹ University of Southern California

⁶² Irvine

⁶³ spectrality

خودش سرآغاز آینده است، آینده ای که به خود اجازه نمی دهد در شکل حاضر قاب بندی و پیراسته شود، آنچه که به خود اجازه نمی دهد پیش بینی شده یا برنامه ریزی شده باشد؛ پس همچنین سرآغازی است به سوی آزادی، مسئولیت، اختیار، اخلاق و سیاست، مواردی بسیار که از این رو ناگزیرند از منطق واسازگار⁶⁴ در حضور، ضمیر یا منظور کناره بگیرند.

(Derrida, 1992, p. 200)

اینچنین است. باید توقف کنم. از حالا برایتان واضح خواهد بود که من نمی توانم این [نامه] را بفرستم. از خودم می پرسم: چه منظوری می باید در نظر گرفته شود که نامه ای مانند این بتواند به مقصدش برسد؟ از شما می پرسم، خواننده ی ناشناس، ای گرامی.

ارجاع ها

Beardsworth, Richard (1996), *Derrida and the Political* (London: Routledge).

Bennington, Geoffrey (1988), 'Deconstruction and the Philosophers (*The Very Idea*)', *Oxford Literary Review*, 10, pp. 73–130; reprinted in Geoffrey Bennington, *Legislations: The Politics of Deconstruction* (London: Verso, 1994).

Bennington, Geoffrey (1989), 'Deconstruction Is Not What You Think', in *Deconstruction Omnibus Volume*, ed. Andreas Papadakis, Catherine Cooke and Andrew Benjamin (London: Academy Editions), p. 84.

Brannigan, John, Ruth Robbins and Julian Wolfreys (eds) (1996), *Applying to Derrida* (London: Macmillan).

Carroll, Lewis (1960), *Alice's Adventures in Wonderland and Through the Looking-Glass* (New York: Signet).

Chambers English Dictionary (Edinburgh: Chambers, 1988).

The Chambers Dictionary (Edinburgh: Chambers, 1993).

⁶⁴ deconstructible

The Chambers Dictionary (Edinburgh: Chambers, 1998).

Clark, Timothy (1992) *Derrida, Heidegger, Blanchot: Sources of Derrida's Notion and Practice of Literature* (Cambridge: Cambridge University Press).

Derrida, Jacques (1976), *Of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak (Baltimore, MD: Johns Hopkins Press).

Derrida, Jacques (1979), 'Living On', trans. James Hulbert, in Harold Bloom et al. (ed.), *Deconstruction and Criticism* (New York: Seabury Press), pp. 75–176.

Derrida, Jacques (1981), *Positions*, trans. Alan Bass (London: Athlone Press).

Derrida, Jacques (1983), 'The Time of a Thesis: Punctuations', trans. Kathleen McLaughlin, in *Philosophy in France Today*, ed. Alan Montefiore (Cambridge: Cambridge University Press), pp. 34–50.

Derrida, Jacques (1987), 'Envois', in *The Post Card: From Socrates to Freud and Beyond*, trans. Alan Bass (Chicago, IL: Chicago University Press), pp. 1–256.

Derrida, Jacques (1988a), 'Signature Event Context', trans. Samuel Weber and Jeffrey Mehlman; 'Limited Inc a b c . . .', and 'Afterword: Toward an Ethic of Discussion', trans. Samuel Weber, in *Limited Inc.* (Evanston, IL: Northwestern University Press).

Derrida, Jacques (1988b), 'Telepathy', trans. Nicholas Royle, *Oxford Literary Review*, 10, pp. 3–41.

Derrida, Jacques (1989), 'Psyche: Inventions of the Other', trans. Catherine Porter, in *Reading de Man Reading*, ed. Lindsay Waters and Wlad Godzich (Minneapolis, MN: University of Minnesota Press).

Derrida, Jacques (1990a), 'Force of Law: The "Mystical Foundation of Authority"', trans. Mary Quaintance, *Cardozo Law Review*, 11, 5/6, pp. 921–1045.

Derrida, Jacques (1990b), 'Some Statements and Truisms about Neo-Logisms, Newisms, Postisms, Parasitisms, and other Small Seismisms', trans. Anne Tomiche, in *The States of 'Theory': History, Art and Critical Discourse*, ed. David Carroll (New York: Columbia University Press), pp. 63–95.

Derrida, Jacques (1991), 'Letter to a Japanese Friend', trans. David Wood and Andrew Benjamin, in *A Derrida Reader: Between the Blinds*, ed. Peggy Kamuf (London and New York: Harvester), pp. 270–6.

Derrida, Jacques (1992), 'Afterw.rds: or, at least, less than a letter about a letter less', trans. Geoffrey Bennington, in *Afterwords*, ed. Nicholas Royle (Tampere, Finland: Outside Books).

Derrida, Jacques (1993), 'Politics and Friendship: An Interview with Jacques Derrida', in *The Althusserian Legacy*, ed. E. Ann Kaplan and Michael Sprinker (London: Verso).

Derrida, Jacques (1994), *Specters of Marx: The State of the Debt, the Work of Mourning, and the New International*, trans. Peggy Kamuf (London: Routledge).

Derrida, Jacques (1995), 'The Time is Out of Joint', trans. Peggy Kamuf, in *Deconstruction is/in America: A New Sense of the Political*, ed. Anselm Haverkamp (New York: New York University Press), pp. 14–38.

Forster, E. M. (1976), *Aspects of the Novel*, ed. Oliver Stallybrass (Harmondsworth: Penguin).

Gasché, Rodolphe (1986), *The Tain of the Mirror: Derrida and the Philosophy of Reflection* (Cambridge, MA: Harvard University Press).

The New Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles, ed. Lesley Brown, 2 vols (Oxford: Clarendon Press, 1993).

The Oxford English Dictionary, 2nd edn, prepared by J. A. Simpson and E. S. C. Weiner, 20 vols (Oxford: Clarendon Press, 1989).

